

## اشتباه در جنگ و صلح

### مهران زنگنه

بوی باروت به مشام همه می‌رسد؛ توهم است یا واقعیت؟ اکثر قریب به اتفاق وسائل ارتباط جمعی از راست تا چپ، کم و بیش، به امکان جنگ بین آمریکا و ایران پرداخته‌اند. به جز دولت اسرائیل و چند کشور عربی کم و بیش همه‌ی دول جهان رژیم‌های ایران و آمریکا را حداقل ظاهراً دعوت به خویشنداری و مذاکره کرده‌اند.

واضح است که در سطح نظامی صرف دولت ایران در یک جنگ منظم و همه‌جانبه و محدود به ایران قادر نیست در مقابل نیروهای محور غربی مقاومت کند و نهایتاً سرنوشتی همچون سرنوشت صدام خواهد داشت. این امر را حتی، با آنکه واضح است، در سطح نظامی صرف چند نشریه‌ی «نظامی-سیاسی» با آمار و ارقام نشان داده‌اند. اما همه، منجمله نیروهای محور غرب می‌دانند، اگر جنگی صورت بگیرد، صرفنظر از اثرات بین‌المللی اقتصادی آن یعنی اختلال در صادرات نفت و گاز، جنگ به ایران محدود نمی‌ماند و در وضعیت فعلی طولانی خواهد بود. مشکل کشورهای محور غرب همین جاست.

به این اعتبار و در واقع می‌توان گفت، صرفنظر از سلطه‌ی ایران بر تنگه‌ی هرمز، استراتژی امنیتی رژیم، یعنی دخالت‌هایش در سطح منطقه، تا این لحظه در ممانعت از تحقق استراتژی «تعویض رژیم» از طریق جنگ در ایران موفق بوده است. در کنار این دو سیاست خارجی هم شرقی و هم غربی رژیم در چند دهه‌ی اخیر کمتر موثر بوده است.

استراتژی فعلی ایران در نحوه‌ی برخورد به آمریکا، یعنی «نه جنگ و نه مذاکره» در این برهه به اضافه‌ی استراتژی منطقه‌ای ایران، اما نمی‌تواند الی‌الابد دوام بیابد و موفق باشد. چرا؟ به خاطر تحریم‌ها. این دو استراتژی در کنار هم در حفظ رژیم می‌توانستند موفق باشند، اگر تحریمی در کار نمی‌بود. به عبارت دیگر تحریم‌های آمریکا استراتژی منطقه‌ای-امنیتی رژیم را بی‌فایده کرده‌اند. چرا؟ اگر استراتژی امنیتی، برای حفظ رژیم صورتبندی شده و شکل گرفته است، که چنین نیز هست، تحریم‌ها در میان مدت حفظ رژیم را سخت و در دراز مدت غیر ممکن می‌کنند و حتی برخی از پیش شرط‌های یک جنگ برق‌آسا فراهم می‌آورند. علت بسیار ساده و کاملاً قابل رویت است: صادرات نفت پس از چهل سال حکومت اسلامی در اقتصاد پیرامونی ایران هنوز نقش کلیدی ایفاء می‌کنند. بدون آنان اگر نگوییم ایران به لحاظ اقتصادی فرو می‌پاشد که احتمالش وجود دارد، باید گفت تولید و بازتولید اقتصادی جامعه حداکثر پس از پایان یافتن ذخائر ارزی ایران به شکل فعلی غیر ممکن می‌شود و بدین ترتیب «عامل انسانی» در جنگ (به معنای کلوزویتزی کلمه) را به شدت ضعیف می‌کنند. ضعف این عامل یکی از پیش شرط‌های یک جنگ برق‌آسا و چگونگی آن منوط به چگونگی تولید و بازتولید «کل مشخص» (مارکس) در

سطح بلاواسطه است. به علاوه، به شکل کنکرت‌تر، تحریم‌ها تولید و بازتولید توان نظامی ایران را دچار اختلال می‌کنند و حداقل جلوی افزایش آن را می‌گیرند و بدین ترتیب برخی از شروط دیگر یک جنگ برق‌آسا فراهم می‌آیند.

از یک سو برای ایران مذاکره بر اساس شروط پومپئو (دوازده شرط) و پذیرش حتی بخشی از آنان به معنی پایان استراتژی امنیتی منطقه‌ای‌اش است و با پایان دادن به آن، ایران در واقع خودش راه را همچون مثال عراق برای حمله آمریکا و متحدینش به ایران در یک جنگ برق‌آسا هموار می‌کند و از سوی دیگر با عدم مذاکره این بار تحریم‌ها امنیت و حفظ رژیم را از درون و برون تهدید می‌کنند.

تنها راه خروج ایران از مخمصه، شکستن تحریم‌ها و یا عقب نشینی آمریکا از شروط مذکور است. در این راستا، صرف‌نظر از امکان دور زدن محدود اما استراتژیک تحریم‌ها (که در مورد آن فقط می‌توان نظرورزی کرد)، ایران دو امکان دارد: ۱) با تهدید به خروج از برجام اروپا را بر خلاف میلش وادار به عمل و همکاری اقتصادی بکند. ۲) دخالت در بازار نفت و ممانعت از صادرات نفت کشورهای حوزه‌ی خلیج. ایران به این ترتیب می‌تواند امیدوار باشد با تولید اختلال در بازار نفت، و در نتیجه بالا رفتن قیمت نفت آمریکا مجبور بشود باز به چند کشور اجازه‌ی خرید نفت ایران را بدهد.

ایران با استفاده از امکانات برجام، یعنی بدون خروج از آن، چند قدم محتاطانه و دو پهلو برداشته است. از یک سو با توجه به تحریم‌ها امکان فروش اورانیوم غنی شده با غلظت پائین و آب سنگین را اصولاً ندارد، و از سوی دیگر آب سنگین برای تولید سلاح پلوتونیوم (و در نتیجه تولید سلاح اتمی) لازم دارد. با توجه به این دو وجه برای مثال اعلام عدم فروش آب سنگین از طرف دولت ایران می‌تواند دو معنا داشته باشد. هم جهت‌گیری در راستای خواست خروج از برجام معنا بدهد و هم مبین عدم امکان فروش آن در بازار جهانی باشد. احتمال دومی بیشتر است، چرا که خروج کامل از برجام جبهه‌ی غرب را که در آن ظاهراً شکافی وجود دارد، متحد می‌کند. کاری که ایران احتمالاً هیچگاه در شرایط عادی نخواهد کرد و با توجه با شکاف‌های موجود در رژیم ایران در این رابطه امکانش بسیار کم است. اینکه اما این سیاست اروپا را وادار به اقدام عملی موثر بکند، بسیار کم است. به هر رو در مورد نتایج این سیاست کافی است انسان قدری صبر بکند، به زودی مدت اولتیماتوم ایران به سر می‌رسد.

در صورتیکه ایران از طریق متحدینش (در اینجا حوثی‌ها) بتواند تولید و صادرات نفت از عربستان و امارات را مختل کند که امکان آن در سطح تکنیکی-نظامی-نظری وجود دارد، تلاطم‌های بازار نفت مطمئناً آمریکا را وادار به عقب نشینی می‌کند. این امکان واقعی است. حوثی‌ها چندی پیش به یک کشتی در آب‌های باب‌المنذب صدمه زدند و اخیراً به تاسیسات نفتی عربستان حمله کردند.

اما صرف‌نظر از امکان تکنیکی-نظامی-نظری آن (زدن تاسیسات نفتی با موشک یا حمله به آنان با پهباد) آیا واقعا نیروهای غربی (آمریکا و اروپا) به ایران و حوثی‌ها این امکان را می‌دهند و یا دست این نیروها

را باز می‌گذارند تا استراتژی تحریم را نقش بر آب بکنند؟ جواب سؤال اخیر عملاً داده شده است: حضور نیروهای نظامی آمریکا.

علاوه بر اثرات روانی حضور نیروهای نظامی آمریکا در جهت فشار برای تحمیل مذاکره بر حسب شرایط پومپئو، که باید به آن به عنوان علت غالب افزایش حضور نظامی نگریست، در عین حال به نظر می‌رسد با توجه به مشکلات ناشی از حمله مستقیم به ایران نیروهای نظامی آمریکا ابتدا به ساکن برای حمله همه جانبه به ایران در خلیج و ... گرد نیامده‌اند، بلکه برای جلوگیری از آنچه تولید و صادرات نفت و گاز را تهدید می‌کند و رصد تحریم‌ها و به این ترتیب برای جلوگیری از خروج ایران از منحصه‌ی فوق‌الذکر است.

در واقع اگر نفت همچون گذشته از عربستان و امارات و سایر کشورهای خلیج صادر شود، و ایران و متحدینش در این روند دخالت نکنند، آمریکا می‌تواند سیاست صبر را پیشه کند، تا تحریم اثراتش را کاملاً به انجام برساند. توان صبر آمریکا بر خلاف ایران «نامحدود» است. به این ترتیب جنگ، اگر قرار باشد جنگی در گیرد، می‌ماند برای بعد.

بوی باروت را اما باید جدی گرفت، البته نه به خاطر امکان «اشتباه» یکی از طرفین آنطور که بسیاری از ناظران «ساده لوح» گفته‌اند، بلکه به دلیل دخالت فوق‌الذکر.

در حالیکه نیروهای بسیاری در سطح منطقه مثل اسرائیل، عربستان و ...، حتی برخی گروه‌های اپوزیسیون مثل سلطنت طلبان، مجاهدین، حزب دموکرات کردستان، جیش العدل و غیره که خواهان دخالت نظامی آمریکا در ایران، بالکانیزه یا برقراری یک رژیم نئوکولونیال در ایران هستند و می‌توانند اشتباه را (مثل واقعه‌ی خلیج تونکین) با مثلاً شلیک چند کاتوشیا یا موشک به منطقه‌ی سبز بغداد یا یک کشتی تولید بکنند، با توجه به امکانات تکنیکی و ارتباطی در جهان معاصر نمی‌توان و نباید از «اشتباه» ایران یا آمریکا حرف زد، نیروهای فوق‌الذکر، حتی یک گروه کوچک نیز، می‌توانند این «اشتباه» را خلق بکنند. آیا این امر را آمریکا و ایران نمی‌دانند؟ طبعاً می‌دانند، از این رو با توجه به سطح پیشرفت تکنیکی و امکانات ارتباطی بین طرفین که یکی یا هر دو طرف از برقراری آن طفره می‌رود، حتی بدون رجوع به دلایل تاریخی-اجتماعی جنگ‌ها باید گفت: «جنگ اشتباهی» افسانه‌ای است همانقدر غیر واقعی که افسانه‌های شاهنامه فردوسی. «اشتباه» میسر نیست، مگر یکی از طرفین، ایران یا آمریکا (یا هر دو)، خواهان شکل‌گیری «اشتباه» باشد. به خاطر تناسب قوای نظامی شکننده به نفع رقبا بعید است طرف ایرانی، علیرغم سخنوری‌های جنگ طلبانه‌ی رهبران آن، خواهان یک چنین اشتباهی باشد. حکومت ایران فقط می‌تواند در محاسبات خویش در مورد اروپا و یا متحدینش (به خصوص در میزان پایبندی آنان به اتحاد ضمنی) اشتباه بکند. باید اما همینجا در مورد آمریکا نیز افزود: صرفنظر از این یا آن فرد یا آنانی که شبیه نتان یا هو می‌ترسند ترامپ دوباره انتخاب نشود و فرصت

«بالکائیزه کردن» ایران یا برقراری یک رژیم نئوکولونیال در ایران از دست برود، کل رژیم آمریکا (منجمله اکثریت جمهوری خواهان و دموکرات‌ها) نیز به نظر نمی‌رسد، برای شروع جنگ عجله داشته باشد. البته خود ترامپ را باید مستثنی کرد، چرا که جنگ به دلایل داخلی (برای مثال استیضاح او و انتخابات آتی)، برای او می‌تواند به عنوان یک مفر از بحران مطرح باشد. امکان انتخاب جنگ به عنوان راه حل بحران بواسطه‌ی تناسب قوا در سطح رهبری آمریکا اما ضعیف است. وجود همین افراد شبیه نتان یا هو در رژیم آمریکا و ... موجب می‌شود، که خواست صورت گرفتن «اشتباه» از جانب آمریکائی را نتوان یک سر ندیده گرفت.

خلاصه کنیم: شدت و ضعف بوی باروت در واقع تابعی است از اثرات تحریم‌ها و فراهم آمدن پیش‌شرط‌های یک جنگ برق‌آسا. هر چه تحریم‌ها بیشتر و موثرتر، یعنی هر چه «عامل انسانی» در جنگ (به معنای کلوزویتری کلمه) در ایران ضعیف‌تر، هر چه اختلال در تولید و بازتولید قدرت نظامی ایران بیشتر شود، هر چه اثرات تحریم بر سیستم حکومتی بیشتر، یعنی شکاف در آن بیشتر بشود، هر چه اتحاد‌های منطقه‌ای ایران بر اثر عدم امکان تامین مالی این اتحادها ضعیف‌تر بشوند، در یک کلام هر چه شروط یک جنگ برق‌آسا بیشتر فراهم بیایند، بوی باروت بیشتر می‌شود و برعکس.

زمانی بوی باروت به حداکثر می‌رسد و لزوم «اشتباه» برای آمریکا عملاً مطرح می‌شود که شروط یک چنین جنگی فراهم آمده باشند. بنابراین در صورت عدم مذاکره که عملاً بر مبنای شروط پومپئو معنی‌اش کاپیتولاسیون رژیم است و اکنون غیر ممکن به نظر می‌آید، یعنی فردا، آن وقتی که رژیم اسلامی و تحریم‌های آمریکا مردم ایران، قربانیان فاجعه، را مستاصل کردند و یا رژیم ایران به وضعی دچار بشود که صدام دچار آن شد، آنگاه، اگر لازم شد، در «تمام» وسائل ارتباط جمعی جهان ممکن است ببینیم که گلوله‌ی اول، امر علی‌السویه در جنگ، «اشتباها» از لوله‌ی تفنگی متعلق به ایران شلیک شده است. در چنین وضعی مسئله اصلاً این نیست چه فردی در آمریکا رئیس جمهور باشد: ترامپ یا کسی مانند هیلری کلینتون. در چنین وضعی تنها میزان شکاف/اتحاد بین قطب‌های مختلف در مراکز سیستم بین‌المللی برای جنگ/عدم جنگ تعیین کننده‌اند. فرودستان؟ مردم در محاسبات این نیروها همواره به عنوان گوشت دم توپ وارد می‌شوند و بدون سازماندهی (یابی) آنان، آن هم در راستای خواست‌های واقعی خویش: صلح، آزادی و عدالت، بدون «چنگ در آسمان افکندن» (شاملو)، نه فقط در محاسبات این نیروها بلکه در عالم واقع نیز چنین خواهند بود.